

تکوین و ارزش آفرینش‌های ادبی



گنورگی لوکاچ

ترجمه خسرو شاکری

لوکاچ، در چند سطر

ژرژ لوکاچ به سال ۱۸۸۵ در شهر بوداپست (مجارستان) در خانواده‌ئی مرفه به دنیا آمد. پس از پایان تحصیلات دبیرستانی، به سال ۱۹۰۲ به دانشگاه بوداپست و سپس برلن راه یافت، در ۱۹۰۶ به دریافت درجه دکترا در اقتصاد سیاسی و به سال ۱۹۰۹ به اخذ دکترای فلسفه نائل شد. فعالیت ادبی خود را نیز از همان دوره دانشگاهی آغاز کرد و نخستین کتابش به سال ۱۹۰۸ جایزه آکادمی علوم مجارستان را ربود. هایدلبرگ) و ایتالیا (فلورانس) گذراند و در این دوران بود که (آنگاه چند سالی در اروپای غربی، آلمان تحت تأثیر جنبش کارگری و سوسیالیسم قرار گرفت و به گفته خود او: نظریاتش «گرایش‌های بورژوائی چپ» یافت. بعدها زیر تأثیر متفکر سوسیالیست مجار - اروین زابو - بیش از پیش به جنبش کارگری نزدیک شد.

جنگ جهانی اول بحرانی فلسفی در او ایجاد کرد و به زودی تحت تأثیر آثار روزا لوگزامبورگ به جنبش کمونیستی پیوست. در همین دوران، اثر دورانساز لنین - دولت انقلاب - را نیز خواند و سرانجام به عضویت حزب کمونیست مجارستان درآمد.

پس از پیروزی انقلاب شورائی در مجارستان (۱۹۱۹) لوکاچ به سمت معاونت کمیسر خلق در امور تعلیم و تربیت برگزیده شد و در عین حال، به عنوان کمیسر سیاسی ارتش انقلابی در خدمت لشکر پنجم جمهوری شورائی مجار قرار گرفت. با شکست انقلاب، لوکاچ به وین مهاجرت کرد و از آن پس در مقامات حزبی (کمیته مرکزی و اداره مطبوعات حزبی) به فعالیت پرداخت.

کتاب ارزشمندش تاریخ و آگاهی طبقاتی که به سال ۱۹۲۳ انتشار یافت برای او در جهان شهرت و اعتبار فراوان کسب کرد.

از سال ۱۹۲۹ فعالیت مستقیم سیاسی را کنار نهاد و یکسره به امور علمی و تحقیقی پرداخت. در سال ۱۹۵۶ در حکومت کوتاه مدت ایمره ناگی، عهده دار وزارت فرهنگ شد و پس از که دولت ناگی سقوط وی کرد و به اشاره روس‌ها نخست وزیر و وزیر جنگ اعدام شدند لوکاچ نیز یک چند به زندان افتاد. مارکسیستی بود که اهمیت آثارش، به ویژه در زمینه بررسی ادبیات، بعدها و به تدریج و تأنی آشکار شد. مرگش به سال ۱۹۷۱ فرا رسید.

گفتن ندارد که در هر تحلیل مارکسیستی از ادبیات باید یافته‌های ادبی را منحصرأ همچون «بخش جدائی‌ناپذیر مجموعهٔ تکامل ۱ اجتماعی» در نظر گرفت

در واقع این تنها روشی است که فهم این مطلب، یعنی ادبیات را، همچون یافته‌های لازم مرحلهٔ معینی از تکامل اجتماعی میسر می‌سازد. اگر این روش در نظر گرفته نشود، انسان در تفکر اسطوره‌باف تاریخ مردان بزرگ» و «ادبیات بورژوائی غرق می‌شود، یعنی آن تفکری که می‌کوشد دوران‌های متفاوت را با هنر را از راه «نبوغ» روشنگری کند.

ناگفته پیداست که چنین کاری در پیلۀ خویش تنیدن است، چرا که نمی‌توان نبوغ را از روی اثر هنری توضیح داد. کاملاً درست که در تاریخ ادبیات نطفهٔ حرکت باید وضع آن طبقاتی باشد که ادبیات دورهٔ موردنظر را می‌آفرینند، اما در پشت منازعاتی که میان جریان‌ها و شکل‌های گوناگون هنری در می‌گیرد متفاوت [بیان ایدئولوژیک را به خدمت [باید به جست‌وجوی مبارزهٔ آن قشرهای اجتماعی بود که اشکال خود گرفته‌اند

اگر باور داشته باشیم که این شناخت یعنی شناختی که از بخت بد تاکنون برای مارکسیسم در حد یک برنامه بوده و برای تحقق بخشیدن محسوس آن برنامه، به جز کوشش‌های **مهرنیگ، رولان و هولست**، چندان تلاشی نشده، هر چند کامل که باشد، کافی است شناخت ما را از ادبیات به‌کمال رساند پنداری بیهوده در سر پرورده‌ایم.

مارکس مشکلی را که ما از آن سخن می‌گوئیم به‌روشنی در سر آغاز کتابش، در **نقد اقتصاد سیاسی**، چنین بیان کرده است: «اما مشکل این نیست که بفهمیم که هنر یونان و حماسه به‌شکل‌های خاصی از تکامل اجتماعی بستگی دارند، بل که گیر کار اینجاست که ما هنوز از نظر حس زیباپرستی از این‌ها لذت می‌بریم، در عین حال «و این آثار، در پاره‌ئی زمینه‌ها، از نظر ضوابط [هنری] و نمونه‌های بی‌همتا با ارزش‌اند (متدولوژیک) مارکس به‌معنی بازگشت (نباید از این بیم داشت که پذیرفتن پیشنهاد روش‌شناختی استتیک) باستانی باشد، و [نیز نباید از این بیم داشت] که در نتیجه (به‌ارزش‌های «ابدی» زیبایی‌شناسی پذیرفتن این پیشنهاد) پدیده‌های جهان ادبیات دیگر یافته‌های مرحله‌معینی از تکامل اجتماعی نباشد. این [بیم نابجاست چون که انگیزه‌های تاریخی و موضع طبقاتی هر قشر اجتماعی تعیین‌کننده دست‌چینی است که یک دوره معین، و در بطن آن، یک طبقه معین از پدیده‌های ادبی باستانی می‌کند

چیزی که تکامل تاریخی نامیده «در واقع چنان که مارکس در همان سر‌آغاز کتابش اشاره کرده است می‌شود، در یک کلام، بر شالوده این واقعیت نهاده شده است که آخرین شکل به‌شکل‌های پیشین همچون مرحله‌ای می‌نگرد که آن را به‌درجه‌ئی از تکامل هدایت می‌کنند،» و نیز آخرین شکل، آفریده‌های پیشین را از این نظرگاه، یعنی نظرگاه طبقاتی، یعنی یک وضعیت تاریخی مشخص، بررسی و ارزیابی می‌کند.

مثلاً، اگر آثار ادبی یونان [باستان] سرمشق ادبیات دربار فرانسه عصر لوئی چهاردهم یا **وایمار** **گوته** یا **شیلر** شد، در هر دو مورد، هم در محتوی و هم در شکل، معنایی کاملاً دیگرگونه (weimar) به‌خود می‌گیرد، یعنی معنایی که می‌بایست کاملاً از محتوی و معنای آغازین این آثار ادبی به‌دور باشد. هم بر این سیاق، محتوی آغازین طبقاتی یک اثر ادبی می‌تواند در طول تکامل آن، عملکردی صددرصد مخالف معنای آغازینش کسب کند. بدین‌سان، فی‌المثل درام‌های شکسپیر همچون آثار ادبی درباری فئودالی و مرتجع پیدا شد، تا آنجا که مبارزه «پیورتین‌ها» ۲ با تئاتر او مبارزه مشتکی فضل‌فروش هنر ناشناس نبود، چرا که همین مبارزه خود بعدها بخصوص خاستگاه پیدایش اشعار میلتنون شد، بل‌که نمودار مبارزه طبقاتی بورژوازی بالنده بود.

اما در عین حال، همین آثار شکسپیر توانست در قرن هجدهم در عصر **لسینگ** و **گوته** جوان و شیلر به صورت بیان مبارزه در راه رهایی فکری بورژوازی از ادبیات فرانسه مبدل شد.

اما خود اگر می توانستیم نه تنها **تکوین**، بل که حتی اثر کارهای ادبی را به شیوه مارکسیستی توضیح دهیم، باز نمی توانستیم شناخت کاملی از ادبیات داشته باشیم. در واقع این سؤال همیشه دقیقاً مطرح است که آن آثار یک چنین کارائی را از کجا می یابند و بسیاری از آثار دیگر که در همان نوع مناسبات طبقاتی تولد یافته است و تجربه مشابهی را به صورت های همانند بیان می کند فاقد یک چنین کارائی اند (مثلاً به شکسپیر و معاصرانش فکر کنیم که در میان آنها چندین نویسنده مهم بود). پس، حتی از نظرگاه مارکسیستی نیز مسلماً آغازگاه تحلیلی آفرینش ادبی نیز وضع ناگزیر از تحلیل زیبایی شناختی یک آفرینش ادبی هستیم مشخص تاریخی است. این تحلیل می کوشد که آن شکل های بیان را بشناسد که به مناسب ترین و مؤثرترین وجهی محتوی معینی از هستی را، که از وضع طبقه معینی سرچشمه می گیرد، منعکس می سازد.

در واقع در رویارویی با دو اثر ادبی، که حاصل واقعیت تجربه شده واحدی اند، این تفاوت پایه آن کارائی هر محتوی تاریخی است، که پیش از این آن را توضیح داده ایم، و در آخرین تحلیل نیز تعیین کننده است هستی می تواند به شکل های گوناگون بیان شود. انسان می تواند آن محتوی را در ماهیت سطحی و کاملاً خام آن بفهمد، و آن را به شکل های تظاهر روزمره و پوچش عرضه کند (چنان که در ادبیات بورژوائی دیده می شود؛ خواه شیوه اش «ناتورالیست» (طبیعت گرای) باشد و خواه سبک آفرین، خواه نماینده اش **شون هر** (Hoffman Stohl) باشد و خواه **هوفمان اشتاهل** (Schonherr).

در عین حال شاید بتوان از یک موقعیت معین زندگی، ژرف ترین احساس ها و اندیشه ها را پدید آورد به گونه ای که حتی آنان که هیچ نوع سازگاری با این موقعیت ندارند آن را در درون خود چون رنج و راحت، چون نومیدی و مجذوبیت احساس کنند. در واقع انسان ها در احساس های بنیادی خود کندتر از شکل های زندگی اجتماعی شان تغییر می کنند. ما انقلاب عظیمی را که بشریت از زمان دگرگونی جامعه مادرسالاری تا استقرار خانواده پدرسالاری پیموده تنها از لابلای پژوهش های **باخفن**، **مورگان**، و **انگلس اشیل**، دست کم عده ای را عمیقاً متأثر «می شناسیم. اما نماینده بزرگ ادبی این دوران ها، یعنی «اورستی» کرده هنوز هم می کند، حتی اگر اینان از محتوای واقعی این اثر کمترین اطلاعی نداشته باشند.

آگاهی به این نکته که آیا در جامعه بدون طبقه شکاف میان انسان‌های آن جامعه و «ماقبل تاریخ بشر»^۳ آن قدر زیادست که اینان دیگر نتوانند چیزی از این آثار ادبی [یعنی، آثار ادبی ماقبل تاریخ] دریابند یا نه، پرسشی بیهوده است. امروزه این پرسش برای ما مطرح است: ما باید درباره تحلیل ادبیات به یک تحلیل تاریخی کامل و مناسب و از روی روش (متدویک)، به معنای مارکسیستی آن، بگرائیم. و در این چارچوب (نمی‌توان این مسائل را نادیده گرفت).^۴

اکتبر ۱۹۲۳ ترجمه از روزنامه روتنهفانه 13

پاورقی

- 1. (تکامل) واژه **انکشاف** را پیشنهاد می‌کنند. (کتاب جمعه) development مترجم برای واژه 1.
- 2. فرقه‌ئی از شاخه پرتستان انگلستان. م.
- 3. مارکس می‌گوید «تاریخ» بشر با استقرار جامعه بی طبقه آغاز می‌شود، از این رو، نزد او، 3. به عبارت دیگر، تمام تاریخ بشر را تا رسیدن به پیش از این «تاریخ»، «ماقبل تاریخ بشر» است جامعه بی طبقه «ماقبل تاریخ» می‌خواند. م.
- 4. این گفتار از کتاب لوکاچ به نام «ادبیات، فلسفه، و مارکسیسم» چاپ پاریس، ۱۹۷۸ ترجمه شده. 4. است.

»

کتاب جمعه سال اول شماره ۲